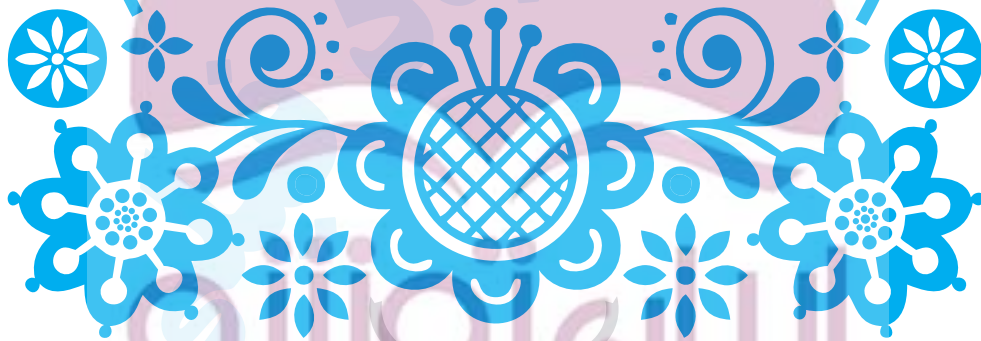


فصل سوم لغات

الف- معانی لغات و اصطلاحات مهم کتاب‌های درسی
ب- فعل‌های هم‌ریشه اما متفاوت از نظر معنی
ج- مهم‌ترین کلمات متضاد



ایران توشه
توشه ای برای موفقیت

مسئلاً برای تسلط بر مبحث ترجمه که قسمت عمده‌ای از سؤال‌های کنکور سراسری (حدود ۷۰٪) را به خود اختصاص می‌دهد، علاوه بر تسلط بر قواعد و فرمول‌های ترجمه، باید لغات و اصطلاحات به کار رفته در کتاب‌های درسی را خوب بلد باشیم. همچنین یادگیری لغات برای تسلط بر مبحث درک مطلب بسیار ضروری است و سرعت عمل شما را بالا می‌برد.

علاوه بر این، خود لغات، تعریف کلمات و متضاد و مترادف به صورت مستقیم مورد پرسش واقع می‌شوند و معمولاً ۲ سؤال از آن‌ها مطرح می‌شود. با این مقدمه کوتاه بیش از پیش به اهمیت و منزلت لغات و اصطلاحات به کار رفته در کتاب‌های درسی آشنا شدیم. لازم به یادآوری است که تمام لغات به کار رفته در این قسمت از خود کتاب درسی (از عربی هفتم تا عربی دوازدهم) انتخاب شده‌اند و برای یادگیری بهتر اغلب آن‌ها در جمله و عبارتی به کار رفته و شاهد و مثال برای آن‌ها نقل شده است. همچنین به کلمات هم‌ریشه یا متشابه توجه خاص شده، و نکته جالب‌تر اینکه از مترادف و متضاد کلمات مهم و ضروری نیز غفلت نشده و به صورت دقیق و کامل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

این مبحث به سه قسمت جداگانه تقسیم شده است:

الف- معانی لغات و اصطلاحات مهم کتاب‌های درسی

ب- کلمات متشابه از نظر ریشه اما متفاوت از نظر معنی

ج- مهم‌ترین کلمات متضاد کتاب‌های درسی

بدیهی است که برای یادگیری بهتر لغات و به خاطر سپردن آن‌ها نباید از تکرار و مطالعه مستمر غفلت کرد. در پایان این مقدمه کوتاه باید اضافه کنم که در لابه‌لای معانی لغات، نکته‌های ناب و دام‌ها و تله‌های تستی این مبحث با زبانی ساده و شیوا آورده شده‌اند و از این نظر کاری است جالب و جدید.

- ۱- **آتَى** (= جاء): آمد (مضارع: يَأْتِي)
آتَى (بر وزن فاعل، فعل ماضی) داد، پرداخت کرد (مضارع: يُؤْتِي)
مثال: يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ زَكَاتٍ رَامِيٍّ بِرَدَانِد.
آتِي (اسم فاعل، بر وزن فاعل) (= آتٍ) آینده، در حال آمدن
آت (فعل امر) عطا کن، بده
مثال: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً: خدایا عطا کن به ما ...

- ۲- **أَب** (أَبُو، أَبَا، أَبِي): پدر (جمع: آبَاء)
أَخ (أَخُو، أَخَا، أَخِي): برادر، دوست (جمع: إِخْوَة، إِخْوَان)

***توجه:** إِخْوَان (برادران) جمع است و نباید با (أَخْوَان: دو برادر) که بر مثنی دلالت دارد اشتباه شود.

- ۳- **إِخْتَارَ**: برگزید / **مُخْتَارَات**: برگزیده‌ها
خَيَّرَ (بر وزن فَعَّل) اختیار داد

مثال: خَيَّرَهُ فِي انْتِخَابِ أَحَدِ هَذَيْنِ الطَّرِيقَيْنِ: به او اختیار داد در انتخاب یکی از این دو راه.

- ۴- **أَدَاءٌ**: به‌جا آوردن / **أَدَاءُ الْوَأَجِبَاتِ الدِّيْنِيَّةِ**: به‌جا آوردن واجبات دینی
أَدَّى: ایفا کرد، منجر شد، ادا کرد (مضارع: يُؤَدِّي)

مثال: أَدَّى دَوْرَهُ: نقش خود را ایفا کرد.

- ۵- **أَدَارَ**: چرخاند، اداره کرد (مضارع: يُدِير / مصدر: إِدَارَة)

- ۶- **إِذَا**: آن‌گاه
إِذَا: اگر، هرگاه

***توجه:** دقت کنید که (إذا) چون از ادوات شرط می‌باشد (یعنی جمله بعد از آن شرطی است) فعل ماضی بعد از آن را می‌توان به صورت مضارع ترجمه کرد:

إذا نَجَحَ ... : اگر قبول بشود ...
 ماضی مضارع

- ۷- **أَرْضَعَ**: شیر داد (مضارع: يُرْضِعُ / مصدر: إِرْضَاع)

- ۸- **أَسَاءَ**: بدی کرد (مضارع: يُسِيئُ / مصدر: إِسَاءَة)
سُوءٌ: بدی / **سَيِّئٌ**: بد / **سَيِّئَةٌ**: گناه، مَعْصِيَةٌ (جمع: سَيِّئَات)

- ۹- **اسْتَرْجَعَ**: پس گرفت (مضارع: يَسْتَرْجِعُ / مصدر: اسْتِرْجَاع)

مثال: اسْتَرْجَعْتُ كِتَابِي مِنْ زَمِيلِي: کتابم را از هم‌کلاسی‌ام پس گرفتم.

- ۱۰- **اسْتَعَانَ**: یاری جست، کمک طلبید (مضارع: يَسْتَعِينُ / مصدر: اسْتِعَانَة) / **مُسْتَعِينًا**: با کمک گرفتن از ...

مثال: إِحْتَجُّ عَنْ مَعَانِي هَذِهِ الْكَلِمَةِ مُسْتَعِينًا بِالْمُعْجَمِ: با کمک گرفتن از واژه‌نامه معانی این کلمه را جستجو کن.

- ۱۱- **اسْتَعَاثَ**: کمک خواست (مضارع: يَسْتَعِثُ / مصدر: اسْتِعَاثَة)

- ۱۲- **اسْتَقْبَلَ**: به پیشواز رفت (مضارع: يَسْتَقْبِلُ / مصدر: اسْتِقْبَال) (به پیشواز کسی رفتن)

مَسْؤُولُ الاسْتِقْبَالِ: مسئول پذیرش

- ۱۳- **أُسْرَة**: خانواده (جمع: أُسْر)

- ۱۴- **سَرِير**: تخت (جمع: أُسْرَة)

❖ ۱۵- أُسْرَى: شبانه حرکت داد (مضارع: يُسْرِى / مصدر: إِسْرَاء)

❖ **مثال:** ﴿سِبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا...﴾: چه پاک است و منزله آنکه بنده خود را شبانه حرکت داد ...

❖ ۱۶- اضَاعَ (= ضَعِيَ): تباه کرد، گم کرد (مضارع: يُضِيعُ / مصدر: إِضَاعَةٌ)

❖ ۱۷- اِلْتَأَمَ: بهبود یافت (مضارع: يَلْتَمِئُ / مصدر: اِلْتِمَامٌ)

❖ ۱۸- اِمْرَأًا (اِمْرُؤًا، اِمْرِيَّ (المرء)): انسان، مرد

❖ اِمْرَأَةً (المرأة): زن / نساء: زنان

❖ ۱۹- تَرَاخَمَ: مهربانی کرد (مضارع: يَتَرَاخَمُ / مصدر: تَرَاخُمٌ)

❖ **مثال:** يَتَرَاخَمُ الخَلْقُ: آفریدگان به هم مهربانی می کنند.

❖ ۲۰- اَوْسَطَ (مؤنث: وُسطَى) میانه تر، میانه ترین / اَمْرِيكَا الوُسْطَى: آمریکای مرکزی

❖ ۲۱- اُنْتَجَ: تولید کرد (مضارع: يُنتِجُ / مصدر: اِنْتِاجٌ)

❖ **توجه:** فعل (انتج) بر وزن (أفعل) و متعلق به باب افعال است یعنی سه حرف اصلی آن (ن ت ج) و (نون) جزو حروف اصلی کلمه است.

❖ ۲۲- اَنَارَ (= اَضَاءَ): روشن کرد، نورانی کرد (مضارع: يُنِيرُ / مصدر: اِنَارَةٌ)

❖ ۲۳- اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ

❖ اَنَّ اِنَّ



آیة الایمان
توفیق برای موفقیت

❖ **مثال:** يَبْسُطُ الغيوم في السماء: ابرها را در آسمان می گستراند.

❖ ۲۶- بَضَاعَةٌ: کالا (جمع: بَضَائِعُ)

❖ ۲۷- بَقْعَةٌ: قطعه زمین (جمع: بَقَاعٌ)

❖ ۲۸- بَكَى: گریه کرد (مضارع: يَبْكِي / مصدر: بُكَاءٌ)

❖ ۲۹- بَدِيعٌ: نو (برای نخستین بار)، اصطلاحاً به معنی زیبا

❖ رَائِعٌ: جالب، زیبا

❖ ۳۰- تَلَى: خواند، تلاوت کرد (مضارع: يَتْلُو / مصدر: تَلَاوَةٌ)

❖ ۳۱- تَالِيٌّ (= قَادِمٌ، آتِيٌّ): آنچه یا آنکه می آید، بعدی

❖ ۳۲- تَخَرَّجَ: فارغ التحصیل شد (مضارع: يَتَخَرَّجُ / مصدر: تَخْرِيْجٌ)

❖ **مثال:** تَخَرَّجَ أخی من الجامعة: برادرم از دانشگاه فارغ التحصیل شد.

❖ لَوْنٌ: رنگ (جمع: أَلْوَانٌ)

❖ ۳۳- لَوْنٌ (بر وزن فَعَلٌ): رنگارنگ کرد، رنگ آمیزی کرد / تَلْوِينٌ: رنگ آمیزی کردن

❖ مُلَوَّنٌ: رنگارنگ، رنگ آمیزی شده

❖ ۳۴- تُرَاب: خاک، ریزگرد / طین: گِل / رَمَل: شن (جمع: رِمَال)

❖ ۳۵- عَوَّض: جبران کرد [مضارع: يُعَوِّض / مصدر: تَعْوِض (جبران کردن)]

❖ **توجه:** دقت کنید (تعویض) در فارسی به معنی جایگزین کردن و تغییر دادن است و با معنی تعویض در عربی متفاوت است.

❖ ۳۶- مَطَر: باران (جمع: أَمْطَار) / أَمْطَرَ (فعل ماضی بر وزن أَفْعَل): باران بارید / تَلَج: برف (جمع: تَلُوج) / تَلَجَّي: برفی

❖ ۳۷- جِدَار: دیوار / صحیفة جِدَارِیَّة: روزنامه دیواری / سیاح: دیوار، پرچین / سیاح المزرعة: پرچین یا حصار مزرعه

❖ ۳۸- جَذوة = شرارة: پارهٔ آتش، اخگر

❖ **مثال:** الشَّمْسُ جَذوتها مُستعرة: خورشید اخگرش فروزان است.

❖ ۳۹- جَار: همسایه (جمع: جِیران) / جَوَار = مُجاورة: نزدیک بودن. نزدیکی

❖ ۴۰- جَاءَ = أَتَى: آمد

❖ جَاءَ بِ = أَتَى بِ: آورد / جَاءَ بِالْحَقِّ: حق را آورد

❖ ۴۱- جَمَارک: گمرگ / ادارة الجمارک: ادارهٔ گمرگ

❖ ۴۲- جَوَاز (= جواز سفر): گذرنامه (جمع: جَوَازات)

❖ ۴۳- جَوْزة: دانهٔ گردو، بلوط و مانند آن (جمع: جُوزات)

❖ جَهَّزَ (فعل) آماده شد، حاضر شد / جاهِزُ (اسم بر وزن فاعل) آماده، حاضر / الطعام جاهِزُ: غذا آماده

❖ ۴۴- است

❖ جَهَّزَ (بر وزن فَعَّل) آماده کرد، حاضر کرد / مُجَهَّزَ (اسم مفعول) آماده و مُجهز شده

❖ ۴۵- قَمَرٌ: کاخ (جمع: قُصور) / قُصور الملوك: کاخ‌های پادشاهان

❖ قَصَّرَ (بر وزن فَعَّل) کوتاهی کرد (مضارع: يُقَصِّر / مصدر: تقصیر)

❖ ۴۶- حُسام: شمشیر (= سیف) (جمع سیف: سُیوف)

❖ ۴۷- حُدود: مرزها، مرز / حُدود البلدین: مرز دو کشور، مرزهای دو کشور

❖ **توجه:** (حدود) هم به صورت جمع معنی می‌شود و هم به صورت مفرد

❖ ۴۸- نار: آتش (جمع: نیران) / أشعل ناراً: آتشی برافروخت، آتشی را روشن کرد

❖ ۴۹- حَطَب: هیزم

❖ ۵۰- حَلَّ بِ: در ... فرود آمد

❖ **مثال:** حَلَّ بِهَذَا البلد: در این سرزمین یا کشور فرود آمد.

❖ ۵۱- حَلَوَانِي: شیرینی فروش / حَلُو: شیرین / حَلَوِيَات: شیرینی جات

❖ ۵۲- حَمِيم: گرم و صمیمی / صديق حَمِيم: دوست صمیمی و نزدیک

❖ ۵۳- طَحِين: آرد / العَجِين: خمیر

❖ حُبْز: نان / حَبَّاز: نانوا

❖ **مثال:** يُصنَع الخبز مِنَ العَجِين: نان از خمیر ساخته می‌شود.

❖ ۵۴- حَوَّل (= بَدَّل = غَيَّر): تغییر داد، تبدیل کرد / (مضارع: يُحوِّل / مصدر: تحویل)

❖ حَيَّرَ (بر وزن فَعَّل) حیران کرد / حَيَّرَنِي: مرا حیران کرد

❖ ۵۵- تَحَيَّرَ (بر وزن تَفَعَّل) حیران شد

❖ حَائِر (اسم فاعل) سرگردان

❖ ۵۶- حَسَرَ: زیان دید، از دست داد / مصدر: حُسْران (زیان دیدن) / خاسِر: زیان دیده

❖ ۵۷- حَشَب: چوب (جمع: أخشاب) / خشبي: چوبی

❖ ۵۸- ذَا [در (مَنْ ذَا ... ؟: این کیست) = مخفف هذا]: این

❖ ۵۹- دَوَام: ساعت کار / دوام الإدرات: ساعت کار اِدره‌ها

❖ ۶۰- ذَنْبٌ: گناه (جمع: ذُنُوبٌ) (ذَنْبٌ = إِثْمٌ)

❖ ذَنْبٌ: دُم، دنباله (جمع: أَذْنَابٌ)

❖ أَذْنَبَ (بر وزن أَفْعَلَ) گناه کرد (= عَصَبِي)

❖ ۶۱- رُجَاجٌ، رُجَاجَةٌ: شیشه / بَيْتٌ زَجَاجِيٌّ: خانه شیشه‌ای

❖ ۶۲- شَبِيكَةٌ: تور / شَبِيكَةُ الصِّيَادِيْنَ: تور ماهی‌گیران

❖ ۶۳- صَالَةٌ = قَاعَةٌ: سالن / صَالَةُ الامْتِحانات: سالن امتحانات

❖ ۶۴- مِئْشَفَةٌ: حوله

❖ ۶۵- مَعْجُونُ اَسْنَانٍ: خمیر دندان / مَفْرَدُ اَسْنَانٍ: سِنٌّ (دندان)

❖ ۶۶- شَرَشَفٌ: ملافه (جمع: شَرَاشِفٌ)

❖ ۶۷- صَفْتٌ: کلاس (جمع: صَفُوفٌ)

❖ ۶۸- ضِعْفٌ: برابر در مقدار / ضِعْفِيْنٌ: دو برابر

❖ **مثال**، يَحْمَلُ ضِعْفِي وَزْنَهُ: دو برابر وزن خود را حمل می‌کند.

❖ **توجه**، همان‌طور که می‌دانیم اسم‌های مثنی یا جمع مذکر سالم اگر مضاف واقع شوند یعنی بعد از آن‌ها مضاف‌الیه بیاید، نون آخر آن‌ها حذف می‌شود. کلمه

(ضِعْفِي) در عبارت بالا از همین قاعده پیروی کرده است. (ضِعْفِي) قبلاً (ضِعْفِيْن) بوده است، اما چون بعد از آن مضاف‌الیه آمده، نون آخر آن حذف

شده است. به اسم‌های زیر که (نون) آن‌ها نیز حذف شده است، توجه کنید:

والدای (والدین + ی): پدر و مادر من

أُخْتَاي (أُخْتَانِ + ی): دو خواهر من

أَخْوَاي (أَخْوَانِ + ی): دو برادر من

مُعَلِّمُوهُ (مُعَلِّمُونَ + هـ): معلمان او، معلمانش

صَيِّفٌ: مهمان (جمع: صَيُوفٌ)

❖ ۶۹- صَيِّفٌ (فعل و بر وزن فَعَّل) مهمان کرد / ضَيَافَةٌ: مهمانی / مَضِيْفٌ: مهمان‌نواز، بسیار

مهمان‌نواز

❖ ۷۰- طَرَدَ: با تندی راند، اخراج کرد / مَطْرُودٌ: رانده شده، اخراج شده

❖ ۷۱- غَامٌ: سال (جمع: أَعْوَامٌ) (= سَنَةٌ) / عام درسیّ: سال تحصیلی / سَنَوِيٌّ: سالانه

❖ ۷۲- عَلِيكَ بِ: بر تو لازم است ... ، باید که ...

❖ **توجه**، اگر حرف (عَلَى) با اسم یا ضمیر بعد از خود در جمله بیاید می‌تواند به صورت فعل امر یعنی (باید، واجب است بر ...) معنی شود.

❖ **مثال**، عَلِيكَ بِالْاِجْتِهَادِ ... : بر شما واجب است که کوشش کنید ...

❖ عَلَى النَّاسِ حَيْجُ الْبَيْتِ ... : بر مردم واجب است که خانه (خدا) را زیارت کنند ...

❖ **توجه**، دقت کنید در این حالت اسم بعد از این ترکیب یعنی بعد از (علی + اسم یا ضمیر متصل) می‌تواند به صورت مضارع معنی شود، همان‌طور که کلمات

(الاجتهاد) و (حج) چنین معنی شده‌اند.

❖ ۷۳- عَصَفٌ: وزید / عَاصِفَةٌ: گردباد، باد شدید

❖ ۷۴- فَاقٌ: برتری یافت (مضارع: يَفُوقُ)

❖ **مثال**، تَسْتَطِيعُ التَّمَلُّةُ أَنْ تَحْمَلَ شَيْئًا يَفُوقُ وَزْنَهَا خَمْسِينَ مَرَّةً: مورچه می‌تواند چیزی را که ۵۰ بار از وزن خود او سنگین‌تر است حمل کند.

❖ ۷۵- غَارَةٌ: حمله (جمع: غَارَاتٌ) / غَارَةٌ جَوِيَّةٌ: حمله هوایی

۷۶- فرشاة: مسواک / معجون اسنان: خمیر دندان

۷۷- فَرِيضَةٌ: واجب دینی (جمع: فرائض)

۷۸- غَدَاءٌ: غذای نهار، وعده غذایی که در وسط روز می‌خوریم
غَدَاءٌ: غذا (جمع: آغذیة)

۷۹- غَدَاةٌ: آغاز روز، صبح (≠ عَشِيَّةٌ: آغاز شب)

۸۰- فَرِيقٌ: تیم (جمع: فَرِيقَةٌ)

۸۱- فَرَّقَ (بر وزن فَعَّلَ) جدایی انداخت، فرق قائل شد (مضارع: يُفَرِّقُ / مصدر: تفریق)

۸۲- قَامَ: ایستاد

قَامَ بِ: اقدام کرد، به‌جا آورد / قَامَ بِوَجْهِهِ: وظیفه خود را انجام داد

قَبِلَ: قبول کرد (≠ رَفَضَ: نپذیرفت)

قَبَّلَ: بوسید (مضارع: يُقَبِّلُ / مصدر: تقبیل)

۸۳- قَابِلٌ: دیدار کرد / مقابله، مصاحبه / مُقَابَلَةٌ: تلفزیوتیته: مصاحبه تلویزیونی
أَقْبَلَ: امر، روی آورد ...

۸۴- قَمِيصٌ: پیراهن / فستان: پیراهن زنانه

۸۵- مَرَضِيٌّ: بیمار (مفرد: مریض)

۸۶- مِلْفٌ: پرونده

۸۷- مَلَأَ: پر کرد / اِمْتَلَأَ: پر شد

۸۸- مُمْرَضٌ (مؤنث: مُمْرَضَةٌ): پرستار

مثال، مُمْرَضَاتُ الْمُسْتَشْفَى يَسْهَرْنَ لِرَاحَةِ الْمَرَضِيِّ: پرستاران بیمارستان برای راحتی بیماران شب را بیدار می‌مانند.

۸۹- مَرَّ: گذشت، عبور کرد (مضارع: يَمُرُّ / مصدر: مرور و مَرَّ)

۹۰- مَنظَمَةٌ: سازمان / مَنظَمَةُ الامم المَتحدة: سازمان ملل متحد

۹۱- نَافِذَةٌ: پنجره (جمع: نوافذ) / نَافِذَةُ الصَّف: پنجره اتاق

۹۲- وَحِدَةٌ: تنهایی، همبستگی / وَحْدَك: تو به تنهایی

وَحِيدٌ: تنها

۹۳- ذُو (ذا، ذي): دارای ...، صاحب (مؤنث آن: ذات)

توجه، لغات (ذو، ذا، ذي) یک کلمه هستند که برحسب موقعیت آن‌ها در جمله شکلشان تغییر می‌کند.

مثال، تلك الشجرة ذات غُصونٍ نَضِرَةٍ: آن درخت دارای شاخه‌های تار و تازه‌ای است.

۹۴- دُرٌّ: مروارید (جمع: دُرَر)

دُرِّيٌّ: درخشان

مثال، كأنه كوكب دُرِّيٌّ: گویی که ستاره درخشانی است.

۹۵- زَانَ (فعل) زینت داد، آراست

مثال، زَانَ السَّمَاءَ بِأَنْجَمٍ كَالدَّرَرِ: آسمان را به ستاره‌هایی مانند مرواریدها زینت داد.

۹۶- بَالِغٌ: کامل، فراوان

مثال، ... ذُو حِكْمَةٍ بِالْعَمَلِ: ... دارای حکمت و دانشی کامل و فراوان.

۹۷- تَنَاجَى (بر وزن تَفَاعَلَ) با هم راز می‌گفتند (مضارع: يَتَنَاجَى / مصدر: تناجی)

مثال: **تَعَارَفَ** الرُّمَاءُ فِي سَاحَةِ الْمَدْرَسَةِ: هم کلاسی‌ها در حیاط مدرسه با یکدیگر آشنا شدند.
أَرْسَلَ الْعُلَمَاءُ قَرِيبًا لِّلتَّعَرَّفِ عَلَيَّ هَذِهِ الظَّاهِرَةَ: دانشمندان تیمی را برای شناخت (یا پی بردن به) این پدیده فرستادند.

۹۹- **تَعَايَشَ:** (با یکدیگر) زندگی کردند / التَّعَايُشُ السَّلْمِيُّ: زندگی مسالمت‌آمیز

توجه: هنگام ترجمه فعل‌هایی مانند (تَعَارَفَ، تَكَاتَبَ، تَعَايَشَ، تَعَامَلُ، تَفَاهَمَ ...) که به باب (تَفَاعُلٌ) رفته‌اند، اغلب از کلمه (تَفَاهَمَ) استفاده می‌کنیم و به عبارت دیگر کلماتی که به این باب می‌روند اغلب کلمه (تَفَاهَمَ، تَعَامَلُ، تَعَايَشَ، تَعَامَلُ، تَفَاهَمَ) در خود دارند.

تَفَاهَمَ الشَّرِيكَانِ: دو شریک با یکدیگر به تفاهم رسیدند.
تَسَاءَلُ الْأَصْدِقَاءُ: دوستان از یکدیگر سؤال کردند.
الْإِخْوَانُ تَعَاوَنُوا ...: برادرها به یکدیگر کمک کردند ...

دقت کنید در نکته بالا از کلمه اغلب استفاده شده است. به عنوان مثال کلماتی مانند [تَفَاعَلٌ (بازنشسته شد)، تَسَاءَلُ (فرو ریخت) ...] با اینکه به باب (تَفَاعُلٌ) رفته‌اند، چنین نیستند و کلمه یکدیگر در ترجمه آن‌ها به کار نمی‌رود.

۱۰۰- أَكَلُ (يَأْكُلُ): خورد / كَلُوا (فعل امر از تَأْكُلُونَ) بخورید

۱۰۱- أَخْلَصَ (بر وزن أَفْعَلٌ) اخلاص ورزید (مضارع: يُخْلِصُ / مصدر: إِخْلَاصٌ)

توجه: باید مواظب این نکته باشید که کلماتی که بر وزن (أَفْعَلٌ) هستند (برحسب جمله) علاوه بر اسم تفضیل ممکن است فعل ماضی باب افعال باشند.

مثال: اسم: كَانِ مِنَ الْأَخْلَصِ النَّاسِ: از مخلص‌ترین مردمان بود،
فعل ماضی: أَخْلَصَ الْمُؤْمِنُ لِلَّهِ: مؤمن نسبت به خدا اخلاص ورزید.

۱۰۲- خَلَّصَ (بر وزن فَعَّلٌ) نجات داد (مضارع: يُخَلِّصُ / مصدر: تَخْلِيفٌ)
تَخَلَّصَ (بر وزن تَفَعَّلٌ) نجات یافت (مضارع: يَتَخَلَّصُ / مصدر: تَخَلُّصٌ)

۱۰۳- زَائِدٌ (≠ نَاقِصٌ) به علاوه، به اضافه

مثال: ثلاث زائد سبع ... سه به علاوه هفت ...

۱۰۴- سَمِعَ (= سَمِعَ): شنیدن (ماضی: سَمِعَ / مضارع: يَسْمَعُ)
اسْتَمَعَ (بر وزن اِفْتَعَلَ) گوش دادن (ماضی: اسْتَمَعَ / مضارع: يَسْتَمِعُ)

۱۰۵- وَقَى (ق) (فعل امر از وَقَى): حفاظت کن، نگاه دار
حفاظت کرد، پیشگیری کرد (مضارع: يَقِي / مصدر: وَقَاةٌ (پیشگیری کردن))

مثال: رَبَّنَا قِنَا عَذَابَ النَّارِ: پروردگارا از ما (در مقابل) آتش جهنم محافظت کن (ما را از عذاب آتش نگاه دار).

۱۰۶- تَيْسَّرَ: مقدور شد، آسان شد

مثال: فَأَقْرَأُوا مَا تَيْسَّرُ مِنَ الْقُرْآنِ: پس آنچه از قرآن میسر شد (مقدور شد)، تلاوت کنید.

۱۰۷- أَثَارَ (فعل ماضی) برانگیخت (مضارع: يُثِيرُ / مصدر: إِثَارَةٌ)

مثال: ... فَتَثِيرُ سَحَابًا ...: ابری را برمی‌انگیزند ...

۱۰۸- سَقَطَ (= تَسَاءَلُ ماضی باب تَفَاعُلٌ) فرو ریخت، سقوط کرد (مضارع: يَسْقُطُ / مصدر: سِقُوطٌ)

۱۰۹- تَيْسَسَ (فعل ماضی) نا امید شد: مَأْيُوسٌ شد

مثال: ... لَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ ...: از رحمت خدا مأیوس نشوید ...

دقت کنید که (روح الله) به صورت (رحمت خدا) معنی می‌شود.

- ۱۱۰- عَبْرَ: از راه، از طریق
عبر: عبرت‌ها، پندها (مفرده: عبرة)
عَبْرَ: عبور کرد (مضارع: يَعْْبُرُ / مصدر: عُبُور)

مثال، تَسَلَّمْنَا رسائل عَبْرَ الانترنت: نامه‌هایی از راه یا طریق اینترنت دریافت کردیم.

- ۱۱۱- لَدَى (= عند) نزد / لَدَيْ (= عندي): دارم / لَدَيْكَ (= عندک): داری ...

- ۱۱۲- بِحَارٍ: دریاها (مفرده: بَحْر)
بُحَيْرَة: دریاچه (جمع: بحيرات)

- ۱۱۳- يُرْحَبُ: خوشامد می‌گویند / مَرْحَباً: خوش آمدید

- ۱۱۴- مِيقَات: وقت، قرار قبلی، وعده‌گاه

- ۱۱۵- دَكِيّ: باهوش (جمع: أَدَكِيَاء) / أَدَكِيّ (بر وزن أفعال = اسم تفضیل) باهوش‌تر / دَكَاء: هوش و ذکاوت

- ۱۱۶- يُغْنِي: بی‌نیاز می‌کند / يُغْنِي: آواز می‌خواند

مثال، يُغْنِي كَالطَّيُور ... : مانند پرندگان آواز می‌خواند.

- ۱۱۷- كَأْسٍ: جام، پیاله، لیوان

- ۱۱۸- فَلَآة: صحرا، بیابان (جمع: فَلَوات)

- ۱۱۹- هَامٌ (فعل ماضی) تشنه و سرگردان شد / هَائِمٌ (اسم فاعل) تشنه و سرگردان

مثال، سَلَّ المصانع ركباً تَهِيْمٌ فِي الفَلَوات: از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان‌ها تشنه‌اند، پرس. (یعنی قدر و ارزش آب را، سوارانی که در صحرا،

سرگردانند می‌دانند.)

- ۱۲۰- مَصْنَعٌ (مفرد: مَصْنَع) کارخانه‌ها، آبگیری‌هایی در صحرا، آب انبارهای بیابان

- ۱۲۱- دنا من: نزدیک شد به
أَدْنَى (بر وزن فاعل) نزدیک‌تر، نزدیک‌ترین [مؤنث آن: دُنْيَا (بر وزن فَعْلَى)]

- ۱۲۲- فِتَاحَة: در باز کن

- ۱۲۳- نَظَّارَة: عینک (جمع: نظارات) / نظارة شمسیّة: عینک آفتابی

- ۱۲۴- عَلَّامٌ (بر وزن فَعَّال = اسم مبالغه) بسیار دانا / عَلَّامُ الغُيوب: دانای غیب‌ها، آنکه به حوادث نیامده آگاه است (= خداوند متعال)

- ۱۲۵- رَسَمَ (فعل) نقاشی کرد / رَسَمَ: نقاشی، نقاشی کردن (جمع: رسوم) / رَسَامٌ (بر وزن فَعَّال) نقاش

مثال، رَسَامُ الصُّوْرِ و المناظر الرائعة ... : نقاش عکس‌ها و مناظر جالب (و زیبا) ...

- ۱۲۶- اِبْتَسَمَ (بر وزن اِفْتَعَلَ) لبخند زد (مضارع: يبتسم / مصدر: ابتسام)

- بَسَمَة: لبخند [جمع: بَسَمَات (لبخندها)]

- ۱۲۷- الإِبِل: شُتران / بَعِير (= ناقة): شتر

- ۱۲۸- أَبْن آدم: آدمیزاد، انسان

- ۱۲۹- الأَجْر: پاداش، دستمزد (جمع: أَجُور)

- ۱۳۰- الإِحْتِيَال: فریب‌کاری، عدم صداقت

مثال، يَبْلَغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الكاذِبُ بِإِحْتِيَالِهِ: شخص راستگو با راستی و درستی خود به چیزی می‌رسد که شخص فریبکار با دغل و فریب خود

به آن نمی‌رسد.

- ۱۳۱- الأَدْوِيَة: داروها (مفرده: الدواء)

❖ **توجه:** کلمه ادویه فارسی که به معنی چاشنی‌ها مانند (زردچوبه و فلفل و ...) است را با کلمه ادویه عربی (= داروها) اشتباه نگیرید.

❖ ۱۳۲- زَادَ (فعل ماضی) افزود، زیاد کرد (مضارع: یَزید / مصدر: زیاده)
إِزْدَادَ (فعل ماضی) زیاد شد (مضارع: یزداد / مصدر: ازدیاد)

❖ ۱۳۳- إطَار: تَایر، چارچوب
الإِطَار الإِحتیاطی: چرخ یدکی، زاپاس / إطارات السیّارة: چرخ‌های ماشین

❖ ۱۳۴- حَرَمَ: حرام کرد (مضارع: یُحَرِّم / مصدر: تحریم)

❖ **مثال:** قد حَرَمَ اللهُ الغیبة: خداوند غیبت کردن و پشت سر مردم صحبت کردن را حرام کرده است.

❖ ۱۳۵- اِسْتَوَدَعَ: سپرد، به امانت داد (مضارع: یَسْتَوِدِعُ)

❖ **مثال:** اَسْتَوَدِعُكُمْ اللهُ: شما را به خدا می‌سپارم.

❖ ۱۳۶- حُلَّة: دوستی (= صَدَاقَة)

❖ ۱۳۷- اَنْصَتَ: با سکوت گوش داد

❖ ۱۳۸- بَعُدَ: دوری (≠ القُرب)
بَعْدَ (= اَبْعَد): دور کرد (مضارع: یُبْعِد / مصدر: تبعید)

❖ ۱۳۹- بَعْضٌ ... بَعْضاً: یکدیگر ...

❖ **مثال:** لا یَعْتَبُ بعض کم بَعْضاً: از یکدیگر غیبت نکنید (پشت سر یکدیگر حرف نزنید).

❖ ۱۴۰- تَارَة (= مرّة): یکبار

❖ **مثال:** كان تَارَة یَتَكَلَّم مع الذی خلفه و تَارَة یضحک ... : یکبار با کسی که پشت سرش بود، سخن می‌گفت و یکبار می‌خندید ...

❖ ۱۴۱- لَقِبَ: لقب داد (مضارع: یُلَقَّب / مصدر: تَلَقَّب)

❖ ۱۴۲- لا تَتَابَزوا بِالْألقاب: به یکدیگر لقب‌های زشت ندهید

❖ ۱۴۳- لَمَزَ: عیب گرفت / لا تَلْمِزوا أنفُسکم: از خود عیب نگیرید

❖ ۱۴۴- التَّوَاب: بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده

❖ **توجه:** دقت کنید که کلمه (تَوَاب) دو معنی کاملاً متفاوت دارد و برحسب جمله‌ای که در آن به کار می‌رود ممکن است به صورت (توبه‌پذیر) یا (توبه‌کننده) معنی شود.

❖ ۱۴۵- فُسِقَ: آلوده شدن به گناه

❖ ۱۴۶- الجُزْر: جزیره‌ها (مفرد: الجزیره)
الجُزْر: هویج

❖ ۱۴۷- حَنَقَ: خفه کرد (یَحْنُقُ: خفه می‌کند) / خانق (اسم فاعل) خفه‌کننده

❖ ۱۴۸- الخوف: ترس / خائِفَ (اسم فاعل) ترسیده، ترسان

❖ الخَطَأُ: خطا (جمع: أخطاء)

❖ ۱۴۹- الخَطِیئة: لغزش، گناه (جمع: خطایا)

❖ الخُطَة: نقشه، برنامه (جمع: خُطَط)

❖ ۱۵۰- خِلاف (= مُخالفة): اختلاف

❖ **توجه:** مصدرهای باب مُفاعلة (مانند مُخالفة، مُحاورَة، مُحادلة، مُفازعة ...) گاهی بر وزن (فِعال) هم می‌آیند یعنی به صورت (خِلاف، جِوار، جِداد، نِزاع ...) .

بنابراین وزن (فِعال) اغلب مترادف (مُفاعلة) می‌باشد.

۱۵۱- خَالِقٌ: آفریننده / خَلَّاقٌ (بر وزن فَعَالٍ، اسم مبالغه) بسیار آفریننده

۱۵۲- السَّيِّدُ: درست و استوار / قَوْلًا سَدِيدًا: سخنی درست و استوار

۱۵۳- السماء: آسمان (جمع: سَمَاوَات) / سَمَاوِيٌّ: آسمانی

۱۵۴- غَاهَدٌ: پیمان بست (مضارع: يُعَاهِدُ / مصدر: مَعَاهَدَةٌ)

۱۵۵- العربیة: واگن، گاری (جمع: عربات) / عربیة القطار: واگن قطار

۱۵۶- غَرَسَ (= زَرَعَ) (فعل ماضی) کاشت (مضارع: يَغْرِسُ / مصدر: غَرَسَ) } غَرَسُ ١ نَهَال

۱۵۷- عَشَاءٌ: شام } عِشَاءٌ (= عَشِيَّة): اول شب } *توجه* به حرکت حرف (عین) دقت کنید.

۱۵۸- الفالِقُ: شکافنده، آفریننده

مثال، إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الحَبِّ وَ التَّوِيّ ... : بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است.

۱۵۹- قَد } با فعل ماضی: معادل ماضی نقلی } با فعل مضارع: گاهی، شاید

مثال، قَدْ نَجَحَ (قد + ماضی): قبول شده است، قبول شد } قَدْ يَنْجِحُ (قد + مضارع): شاید قبول شود، گاهی قبول می شود.

توجه دقت کنید که (قد + ماضی) علاوه بر ماضی نقلی به صورت ماضی ساده هم ترجمه می شود و در این حالت آن را نادرست نگیرید. یعنی فعل هایی مانند (قد جاء) هم به صورت (آمده است) و هم به صورت (آمد) ترجمه می شوند و هر دو درست هستند.

۱۶۰- القِلَّةُ: کمی (≠ کثرة)

۱۶۱- مُرْسِلٌ (اسم فاعل) فرستنده } مُرْسَلٌ (اسم مفعول) فرستاده شده / مُرْسَلُونَ: فرستاده شدگان، پیامبران

۱۶۲- الكُفُو: همتا (جمع: الأَكفَاء)

مثال، لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: هیچ یک (از مخلوقات) مثل و همتای او نیست.

۱۶۳- المحمِدة: ستایش (جمع: مَحامِد)

۱۶۴- المخبوء: پنهان (= المخفي، الخفي)

۱۶۵- المُسجَلُ: دستگاه ضبط، ثبت کننده

۱۶۶- المصير: سرنوشت / مصير الامم: سرنوشت امت ها

۱۶۷- المجال: زمینه / جميع المجالات: همه زمینه ها

۱۶۸- نَدَبٌ ٦ دعوت کرد، فرا خواند (مضارع: يَنْدُبُ / مصدر: نَدَّبَ)

۱۶۹- نَمًا (= نشأ): رشد کرد (مضارع: ينمو / مصدر: نمو)

۱۷۰- التَّوَاصُلُ: ارتباط

مثال، الغيبة من أهم أسباب قطع التواصُل بين الناس: غیبت کردن از مهم ترین عوامل قطع ارتباط و برقراری پیوند بین مردمان است.

۱۷۱- أموات (= مَوْتِي): مردگان (مفردة: ميت ≠ حيّ) (أموات ≠ أحياء)

۶- (غَرَسَ) [با سکون روی حرف وسط] برحسب موقعیت، هم به معنی (نهال) و هم به معنی کاشتن (= مصدر) می باشد.

۷- (نَدَّبَ) در کتاب درسی عربی ۲، درس پنجم به معنی (دعوت کرد) آمده است، اما این کلمه به معنی گریه بر مرده و برشمردن محاسن او نیز آمده است، نَدَّبَ المَيتَ: صفات نیکوی مرده را برشمرد.

❖ ۱۷۲- تَبَّه (بر وزن فَعَل) آگاه کرد، برحذر داشت (مضارع: تَبَّه / مصدر: تَبَّه) / تَبَّه (بر وزن افْتَعَلَ) آگاه شد (مضارع: تَبَّهه / مصدر: اِتْبَاه)

❖ **مثال:** الناس نيام إذا ماتوا اِتْبَهُوا: مردم خوابند آن گاه که بمیرند آگاه می‌شوند.

❖ ۱۷۳ و ۱۷۴

خوبی	} خیر ^۳	}	۱۷۳
بهتر، بهترین			
بدی	} شرّ	}	۱۷۴
بدتر، بدترین			

❖ **مثال:** مصدر: اِبْتَعِدُوا عَنِ الشَّرِّ: از بدی دوری کنید. [الشَّرُّ] در این عبارت مصدر است نه اسم تفضیل [

شَرِّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ: بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت

❖ **مثال:** برای اسم تفضیل] نباشد.

خَيْرِ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کار میانه‌ترین آن‌هاست.

❖ **توجه:** دقت کنید اگر مستقیماً بعد از آن‌ها حرف جرّ من (از) یا مضاف‌الیه بیاید به صورت اسم تفضیل معنی می‌شوند.

❖ ۱۷۵- حَيَّ^{۱۰} (= أَسْرَعُ): بشتاب

❖ **مثال:** حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ: به سوی بهترین کار بشتاب.

❖ ۱۷۶- نوعیة: جنس، نوع (جمع: نوعیات)

❖ **مثال:** الأسعار تختلف حسب نوعیة البضائع: قیمت‌ها برحسب جنس کالاها مختلف است. [بضائع: کالاها (مفرد آن: بَضَاعَة)].

❖ ۱۷۷-

خُلُق: آفرینش، خلقت	}	}	۱۷۷-
خُلُق: خوی و رفتار (جمع: أخلاق)			

❖ **مثال:** اللهم كما حسنت خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي: خدایا! آنچه‌ان که خلقت و آفرینش مرا نکو ساختی اخلاق و خوی مرا نیکو کن.

❖ ۱۷۸- تَعَنَّتْ: مچ گیری، در سختی و مشقت انداختن

❖ **مثال:** الطالب المُشَاغِبُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَهُ، الْأَحْيَاءُ تَعَنَّتُ: دانش‌آموز اخلاک‌گر برای مچ‌گیری (و اذیت کردن) از معلم زیست‌شناسی سؤال می‌کند (سؤال‌ی را

می‌پرسد).

❖ ۱۷۹- سَبَقَ: پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)

❖ ۱۸۰- سُلُوك: رفتار و منش

❖ **توجه:** دقت کنید که (سلوک) مفرد است و نباید به صورت جمع معنی شود.

❖ **مثال:** سلوک هذا الطالب ممتازة: رفتار این دانش‌آموز عالی و ممتاز است.

❖ ۱۸۱-

أَنْشَأَ (= أَوْجَدَ): ساخت، به وجود آورد (مضارع: يُنْشِئُ / مصدر: اِنْشَاء)	}	}	۱۸۱-
نَشَأَ (= نَمَا): رشد کرد، پرورش یافت			

❖ **توجه:** (أَنْشَأَ) بر وزن (أَفْعَلَ) می‌باشد نه (انفعل) و (نون) جزء حروف اصلی آن است.

❖ ۱۸۲- وَفَّى: کامل کرد (مضارع: يُؤَفِّي)

❖ **مثال:** وَفَّه التَّجِيلَ: احترامش را کامل به جای بیاور.

❖ ۱۸۳-

جَلِيل: گرامی و محترم / اِجْلَال: گرامی داشتن، تقدیر کردن	}	}	۱۸۳-
أَجَل: گرانقدرتر، گرامی‌تر			

۸- حرف (نون) در اِنْتَبَه (بر وزن افْتَعَلَ) جزء حروف اصلی است.

۹- کلمات (خیر) و (شرّ) برحسب موقعیت جمله گاهی اسم تفضیل و به معنی (بهتر، بهترین) و (بدتر، بدترین) و گاهی اسم هستند و به معنی (خوبی) و (بدی)، که در مثال‌های زیر این لغت توضیح داده شده است.

۱۰- (حَيَّ) برحسب موقعیت جمله ممکن است اسم باشد نه فعل که در این صورت به معنی (زنده) و متضاد (میت) است.

مثال، أَعْلِمْتَ أَشْرَفَ وَ أَجَلَّ مِنَ الْمُعَلِّمِ الْمُخَلَّصِ، : آیا کسی شریف‌تر و گرامی‌تر از معلم مخلص می‌شناسی؟

❖ ۱۸۴- حَاطَبٌ: مورد خطاب قرار داد، خطاب کرد (مضارع: يُحَاطِبُ / مصدر: مُخَاطَبَةٌ یا حِطَاب)

مثال، اذا حَاطَبَهم الجاهلون قالوا سلاماً: اگر جاهلان آن‌ها را مورد خطاب قرار دهند، (آن‌ها، یعنی مؤمنان) به ملایمت پاسخ می‌دهند (یا به زبان خوش جواب می‌دهند).

❖ ۱۸۵- وُدٌّ (= حُبٌّ) عشق و محبت / وِداد: محبت و عشق

❖ ۱۸۶- فَرَّ (= هَرَبَ): فرار کرد (مضارع: يَفِرُّ / مصدر: فِرَار)

مثال، فَرَّ مِنَ السِّجْنِ: از زندان فرار کرد.

❖ ۱۸۷- فُرْقَانٌ: جدا کننده حق از باطل، نام دیگر قرآن

❖ ۱۸۸- مُواصِفَاتٌ: ویژگی‌ها و صفات

مثال، مِنَ مُواصِفَاتِ هذه الشجرة ... : از ویژگی‌های این درخت ...

❖ ۱۸۹- نَوَى (= نَوَاةٌ): هسته

❖ ۱۹۰- كَيْلًا: هر دو / كِلَاهُمَا قَوِيَانٌ: هر دوی آن‌ها نیرومندند

❖ ۱۹۱- تَعَادَلٌ - يَتَعَادَلُ (باب تفاعُل) برابر شدند، مساوی شدند
عَادِلٌ - يُعَادِلُ (باب مُفاعلة) برابر است با ... ، مساوی است با ...

تَعَادَلُ الفريقانِ للمرة الثانية: دو تیم برای بار دوم مساوی شدند.

مثال، المحيط الهادئ يُعَادِلُ ثُلث مساحة الكرة الارضية تقريباً: اقیانوس آرام تقریباً برابر با $\frac{1}{3}$ مساحت کره زمین است.

❖ ۱۹۲- ما مِنْ ... هیچ ... نیست

مثال، ما مِنْ طالب يجتهد إلا شاهد نتيجة اجتهاده: هیچ دانش‌آموزی نیست که کوشش کند مگر اینکه نتیجه کوشش خود را ببیند.

❖ ۱۹۳- أَدْعُ (فعل امر از تَدَعُو) دعوت کن

عاد: برگشت (مضارع: يَعُوذُ / مصدر: عَوَّذَ یا عَوَّذَ / امر: عُدْ)

عَوَّذَ: عادت داد (مضارع: يَعُوذُ / مصدر: عَوَّذَ / امر: عَوَّذْ)

تَعَوَّذَ (بر وزن تَفَعَّل) عادت کرد (مضارع: يَتَعَوَّذُ / مصدر: تَعَوَّذْ)

❖ ۱۹۵- لَيْنٌ: نرم (≠ حَسَنٌ)

لَيْنٌ: نرمی (≠ حُسُونَةٌ)

مثال، عَوَّذَ لسانَكَ لَيْنَ الكلام: زبان را (به گفتن) گفتار نرم و ملایم عادت ده.

❖ ۱۹۶- عَرَّضَ: در معرض گذاشت (مضارع: يُعَرِّضُ / مصدر: تَعَرَّضَ / تعريض)

مثال، عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتَّهْمِ: خود را در معرض تهمت‌ها قرار داد.

❖ ۱۹۷- عَرِيضٌ: پهن، گشاد (≠ ضَيْقٌ)

❖ ۱۹۸- مَضِيقٌ: تنگه

❖ ۱۹۹- ضَاقَ: تنگ شد / اتَّسَعَ: فراخ شد، گسترش یافت

❖ ۲۰۰- رَافِقٌ: همراهی کرد (مضارع: يُرافِقُ / مصدر: مُرافِقَةٌ)

مُرافِقَيْنِ: همراهان (مفرد: مُرافِق)

❖ ۲۰۱- مُرافِقٌ: تَأْسِيسَاتٌ / المَرافِقُ العائِمَةُ: تَأْسِيسَاتٌ عمومی

*توجه، (مُرافِقٌ: تَأْسِيسَاتٌ، جمع مرفوق) با میم فته‌دار را با (مُرافِقٌ: همراه، مُحافِظ) اشتباه نگیرید.

❖ ۲۰۲- غَايَةٌ: هدف، مقصود، خواسته (جمع: غَايَات)

مثال: إرضاءُ جميع الناسِ غايةٌ لا تُدرَكُ: راضی نگه داشتن یا خشنود ساختن همهٔ مردم هدف و منظوری است که به دست آورده نمی شود (مفهوم: نمی توان همهٔ مردم را راضی نگه داشت و همیشه گروه یا عده ای مُنتقد کار شما، خواهند بود).

❖ ۲۰۳- جَاعٌ: گرسنه شد (مضارع: يَجُوع / مصدر: جَوْع) / جَوَعانٌ: گرسنه شَبِيعٌ: سیر شد (≠ جَاع) (مضارع: يَشْبِع)

❖ ۲۰۴- خَشَعٌ: فروتنی کرد [مضارع منفی: لا يَخْشَع: (فروتنی نمی کند)]

❖ ۲۰۵- جَزَّ: کَشید [مضارع: يَجْزُّ (می کشد)]

❖ ۲۰۶- اضْطُرَّ: مجبور شد، ناگزیر شد (مضارع: يَضْطُرُّ / مصدر: اضطرار)

❖ ۲۰۷- نَدَمٌ: پشیمان شد (مضارع: يَنْدَم / مصدر: نَدَمٌ^(۱))

❖ ۲۰۸- عَارِضٌ: مخالفت کرد (مضارع: يُعَارِض / مصدر: مَعَارِضَة) (مُعَارِضٌ ≠ مُوَافِقٌ)

❖ ۲۰۹- وَاجَةٌ (بر وزن فاعَلٌ) روبرو شد، برخورد کرد با ...

مثال: واجهتُ مشاكل عديدة في حياتي: در زندگی ام با مشکلات زیادی روبرو شدم (مواجه شدم).

❖ ۲۱۰- قَابِلٌ: دیدار کرد، مصاحبه کرد (مضارع: يُقَابِل / مصدر: مُقَابِلَة) (جمع: مُقَابِلَات)

مثال: أشارَ الاستاذُ إلى هذا الموضوع في إحدى مُقابلاته: استاد در یکی از مصاحبه های خود به این موضوع اشاره کرد.

❖ ۲۱۱- أَوْصَى: سفارش کرد (مضارع: يُوصِي)

❖ ۲۱۲- أَخْضَرَ (مؤنث آن: خضراء) سبز / خُضِرَاتٌ: سبزیجات مُخْضِرَةٌ: سرسبز

❖ ۲۱۳- تَحَسَّنَ (بر وزن تَفَعَّلَ) بهبود یافت، خوب شد (مضارع: يَتَحَسَّن / مصدر: تَحَسَّن)

❖ ۲۱۴- مِسْكٌ: مُسك

مثال: المِسْكُ عطرٌ يُتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغِزْلَانِ: مُسك نوعی عطر است که از آهوان گرفته می شود.

❖ ۲۱۵- اِشْتَهَى: میل داشت، خواست (مضارع: يَشْتَهِي / مصدر: اِشْتِهَاءٌ)

❖ ۲۱۶- خَشَعٌ: فروتنی کرد (مضارع: يَخْشَع / مصدر: خُشوع) / خَائِشٌ (اسم فاعل) فروتن

❖ ۲۱۷- قَطَنٌ: پنبه / قُطْنٌ طَبَّيٌّ: پنبهٔ طبی

❖ ۲۱۸- اِنْشَرَحَ: شادمانی

مثال: اَمَلًا الصِّدْرَ اِنْشَرَحًا: سینه را بر از شادمانی کن.

❖ ۲۱۹- أَخَذَ: گرفت، برداشت، برد (مضارع: يَأْخُذُ / أمر: خُذْ)

أَخَذَ الْوَالِدُ طِفْلَهُ مَعَهُ: پدر کودکش را همراه خود برد.

مثال: أَخَذَ أَخِي الْكِتَابَ مِنْ صَدِيقِهِ: برادرم کتاب را از دوستش گرفت.

أَخَذْتُ كِتَابًا مِنَ الْمَكْتَبَةِ: کتابی را از کتابخانه برداشتم.

❖ ۲۲۰- الشَّرْطِيُّ: مأمور پلیس (جمع: شُرَطَة) / مركز الشُّرطة: إدارة پلیس

مثال: شرطي المرور يَصفر ... : پلیس راهنمایی و رانندگی سوت می زند ...

❖ ۲۲۱- عَبَاءَةٌ: چادر / عَبَاءَةُ النِّسَاءِ ... : چادر زنان ...

❖ ۲۲۲- تَدَيَّنَ: دینداری

❖ ۲۲۳- صِرَاعٌ (= مِصَارَعَة): کشمکش، درگیری (= نِزَاع)

❖ ۲۲۴- اِحْتَرَقَ (بر وزن افْتَعَلَ) سوخت (مضارع: يَحْتَرِق)

حَرَّقَ (= أَحْرَقَ): سوزاند (مضارع به ترتیب: يُحَرِّق، يُحْرِق)

❖ ۲۲۵- بَعَثَ: فرستاد، برانگیخت (مضارع: يَبْعَثُ / مصدر: بَعَثَ)
بَعَثَ (مصدر) رستاخیز، فرستادن

❖ **مثال**، بَعَثَ الانبياء الله لِهَدَايَةِ الْبَشَرِ: خداوند پیامبران را برای هدایت بشر فرستاد.

❖ ۲۲۶- بُنِيَانٌ (= بِنَاءٌ): ساختمان

❖ ۲۲۷- مَرصُوعٌ: استوار و محکم / بُنِيَانٌ مَرصُوعٌ: ساختمان استوار و محکم

❖ ۲۲۸- دَارٌ: خانه (= بیت، منزل) / دَارٌ وَالِدِي ... : خانه پدرم ...

❖ ۲۲۹- عَفَافٌ: پاکدامنی

❖ ۲۳۰- الْعَصَبُ: بی

❖ **مثال** ... هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ: ... آیا به جز گوشت و استخوان و بی اند؟

❖ ۲۳۱- مَفْسُودَةٌ: مایه تباهی

❖ ۲۳۲- حَمَى (= يَحِمِّي): حمایت کرد، نگهداری کرد [امر: إِحْمِ (حمایت کن)] / أَحْمِي (= إِحْمِ + نون وقایه + ي) از من نگهداری کن، مرا حمایت کن ...

❖ **توجه**، فعل (حَمَى: حمایت کرد) را با اسم (حَمَى: تَب) اشتباه نکنید.

❖ ۲۳۳- الْحَظُّ: بخت (جمع: الْحُظُوطُ)

❖ ۲۳۴- أَعَانَ: یاری کرد (= نَصَرَ) (مضارع: يُعِينُ / امر: أَعِنْ)

❖ أَعَيْتِي (= فعل امر أَعِنْ + نون وقایه + ي) مرا یاری کن، به من کمک کن

❖ ۲۳۵- مَكْسُورٌ: شکسته

❖ **مثال**، جَنَاحٌ هَذَا الطَّائِرِ مَكْسُورٌ: بال این پرنده شکسته است.

❖ ۲۳۶- خِدَاعٌ (= مُخَادَعَةٌ): خُدعه و فریب، فریب کاری
إِحْتِيَالٌ: مکر و فریبکاری

❖ ۲۳۷- تَلْفَازٌ: تلفزیون

❖ ۲۳۸- أُمٌّ: مادر جان، ای مادرم

❖ أَبٌ: پدربزرگ، ای پدرم، پدر جان

❖ ۲۳۹- بَنِيٌّ: پسرکم / بَنِيَّتِي: دخترکم

❖ ۲۴۰- مَشْهُدٌ: صحنه / مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ ... : صحنه ترسناک ...

❖ فَرَحٌ (مصدر) شادی

❖ ۲۴۱- فَرَحٌ^۱: فعل ماضی ← شاد شد

❖ اسم ← شاد و خوشحال، شادان

❖ ۲۴۲- نَشَاطٌ^۲ (مصدر) فعالیت، سرحال بودن

❖ نَشِيطٌ: سرحال و فعال

❖ ۲۴۳- وَكْرٌ (= وَكُنْ، عَشْ): لانه، آشیانه (جمع وَكُنْ: وکنا)

❖ ۲۴۴- وَهَنٌ: سُست شد [مضارع: يَهِنُ / فعل نهي: لَا تَهِنُوا (سست نشوید)]

❖ ۲۴۵- أَطْلَقَ: رها کرد، پرتاب کرد (مضارع: يُطْلِقُ / مصدر: إِطْلَاقٌ)

❖ ۲۴۶- مُتَالِيَةٌ: پی‌درپی

۱- اسم یا فعل بودن آن، برحسب موقعیت و نشانه جمله قابل تشخیص است.

۱۳- دقت کنید این کلمه (نشاط) در عربی برخلاف فارسی با (ت) شروع می‌شود.

مثال: تَطْلُقُ سَمَكَةَ السَّهْمِ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً^{۱۴}: ماهی تیرانداز، قطرات آب را پی‌درپی پرتاب می‌کند.

❖ ۲۴۷-] اِنْتَصَرَ: پیروز باشد / اِبْتِصَار (مصدر باب افتعال) پیروزی
نَصَرَ: یاری کرد، یاری رساند (مضارع: يَنْصُرُ / مصدر: نَصْر)

❖ ۲۴۸- تَحْدِيد (= حَصْر): محدودیت، محدود کردن

❖ ۲۴۹- كُتِّبَ (مفرده: كَاتِب) نویسندگان

❖ ۲۵۰- وَائِقٌ: مطمئن / وثوق: اطمینان

❖ ۲۵۱- الظُّرُوفُ: شرایط، اوضاع و احوال (مفرده: ظَرْف)

❖ ۲۵۲- القَاسِي: سخت و دشوار / الظُّرُوفُ القَاسِيَّة: شرایط سخت و دشوار

❖ ۲۵۳-] قَالَ: گفت (مضارع: يَقُولُ / مصدر: قَوْل)
قِيلَ^{۱۵}: (مجهول فعل قال) گفته شد
يُقَالُ (مجهول فعل يقول) گفته می‌شود

❖ ۲۵۴- اَمْتَع (اسم تفضیل) لذت‌بخش‌تر

مثال: هذا العمل اَمْتَعُ ... : این کار لذت‌بخش‌تر است ...

❖ ۲۵۵- غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد، صرف نظر کرد

❖ ۲۵۶- قَاصَّ: لبریز شد [مضارع: يَقْفِضُ / مصدر: قَفِضَ یا قَفِضَانَ (لبریز شدن، سر رفتن)]

❖ ۲۵۷- سَهَّرَ: بیدار ماند / سَاهَر: بیدار، شب زنده‌دار

❖ ۲۵۸- مَصَادِرُ: منابع (مفرده: مَصْدَر)

مثال: ذُكِرَت مَصَادِرُ هَذَا الْبَحْثِ فِي الصَّفْحَةِ الْآخِرَةِ مِنْهُ: منابع این تحقیق در صفحه پایانی آن ذکر شده است.

❖ ۲۵۹-] مُعْرَفٌ: تعریف شده، معرفه شده
مُعْرَفٌ بِالْقَلَمِيَّةِ: معرفه به خاطر عِلْم (= اسم خاص) بودن

❖ ۲۶۰- بَطَحَاءُ: سرزمین مکه، دشت مکه

❖ ۲۶۱- وَطَاءٌ: قدمگاه: محل راه رفتن

❖ ۲۶۲- الْحِجْلُ: بیرون احرام، بیرون صحن حرم

مثال: هذا الذي تعرف البطحاء ووطاءه، و البيت يعرفه و الحجل و الحرم: این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد، و خانه (خدا) و بیرون محدوده احرام او را می‌شناسند.

❖ ۲۶۳-] ضَرَّ: ضرر رساند (≠ نَفَعَ)
ضَائِرٌ (اسم فاعل) ضرر و آسیب رساننده

مثال: لَيْسَ هَذَا بِضَائِرِهِ: این زیان‌رساننده بدو نیست.

❖ ۲۶۴- رَحَلَ (= هَجَرَ): کوچ کرد، مهاجرت کرد / رَاحِلٌ^{۱۶}: کوچ کننده

❖ ۲۶۵- تَمَرَّدَ: سرپیچی کرد، نافرمانی کرد

❖ ۲۶۶- اللِّتِيمُ: پست، فرومایه (≠ الكَرِيمُ)

مثال: إِنَّ أكرمَ اللِّتِيمِ تَمَرَّدُ: اگر (شخص) فرومایه و پست را گرامی بداری، نافرمانی و ناسپاسی می‌کند.

۱۴- (مُتتَالِيَةً) از نظر نقش، حال به‌شمار می‌رود برای کلمه (قطرات).

۱۵- فقط برای اطلاع: دقت کنید فعل‌هایی مانند (قِيلَ، يَبِيعُ ...) با اینکه مجهول هستند، حرف اول آن‌ها حرکت ضمه (ُ) ندارد.

۱۶- رَاحِلٌ: این لغت برای احترام و بزرگداشت به مرده هم اطلاق می‌شود یعنی در حقیقت کسی است که از این دنیا به آن (دنیا) کوچ کرده است و از بین نرفته است.

❖ ۲۶۷- المَنَامُ: خواب / لَزِمَ المَنَامَ: خوابید / لَزَمَهُ: بدو آویخت و رهاش نکرد
نیام (جمع: نائم) / حُفَّتِگان، کسانی که در خوابند

❖ ۲۶۸- الكِساءُ: جامه، لباس

❖ ۲۶۹- رَمَزَ: نماد، سمبل (جمع: رُموز)

مثال: غُصْنُ الزیتون رَمَزٌ لِلسَّلَامِ: شاخه (درخت) زیتون نماد و سمبلی است برای صلح و آشتی.

❖ ۲۷۰- أَعْجَبَ^{۱۷}: در شگفت آورد، خوشش آمد از (مضارع: يُعْجِبُ / مصدر: إعجاب) / مُعْجَبٌ: شیفته و علاقمند

مثال: هُوَ أَسْمَاکُ الزینةِ مُعْجَبُونَ بِهِذِهِ السَّمْکَةِ: دوستداران و علاقمندان ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند (از آن خوششان می‌آید).

❖ ۲۷۱- عُجِبَ: خودپسندی

مثال: عَلینَا أَنْ نَبْتَعِدَ عَنِ الْعُجْبِ: بر ما لازم است که از خودپسندی دوری کنیم.

مَشَى: راه رفت (مضارع: یَمْشِی) / مَاشِی (اسم فاعل) / رَوْنَدَه / مَمَرٌ المَشَاةِ (= رَصِيف):

❖ ۲۷۲- پیاده‌رو

رکض (یرکض): دوید

❖ ۲۷۳- هَدَأَ: آرام گرفت (مضارع: یَهْدِئُ / مصدر: هُدوء) / هَادِئٌ: آرام / المُحِیطُ الهَادِئُ: اقیانوس آرام

❖ ۲۷۴- هُنَا (اسم اشاره به مکان نزدیک) اینجا

هُنَاكَ (اسم اشاره به مکان دور) آنجا

*توجه: هُنَاكَ) با اینکه اسم است اگر اول عبارت بیاید، ممکن است به صورت فعل (وجود دارد، هست) ترجمه شود.

مثال: هُنَاكَ شَرُوطٌ ... : شرط‌هایی وجود دارد. / هُنَاكَ أَمَلٌ أَنْ یَتَحَسَّنَ ... : امیدی هست که خوب شود.

❖ ۲۷۵- أَنْصَتَ (بر وزن أفعال) با سکوت گوش فرا داد (مضارع: یَنْصِتُ / مصدر: إِنْصَات)

مثال: إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا ... : هرگاه که قرآن خوانده شود به آن گوش دهید و ساکت شوید (تا بشنوید) ...

وَصَلَ: رسید (مضارع: یَصِلُ / مصدر: وُصُول)

❖ ۲۷۶- وَاصَلَ: ادامه داد (مضارع: یُؤَاصِلُ / مصدر: مُوَاصَلَةٌ) / وَاصَلَ طَرِيقَهُ: راهش را ادامه داد.

تَوَصَّلَ الی ... رسید به ... ، دست یافت به ...

أَعَدَّ (بر وزن أفعال) آماده کرد، به‌شمار آورد (مضارع: یُعِدُّ / مصدر: إِعْدَاد) (= حَضَّرَ،

❖ ۲۷۷- جَهَّزَ)

یُعِدُّ (مجهول مضارع از فعل أَعَدَّ) به‌شمار آورده می‌شود، حساب می‌شود

❖ ۲۷۸- ثَقِيلٌ: سنگین (≠ خَفِيفٌ) / الحَقِیْبَةُ الثَّقِیْلَةُ: چمدان سنگین

❖ ۲۷۹- هُبُوطٌ: فرود آمد (≠ صُعُودٌ)

❖ ۲۸۰- مُفْرَدَاتٌ: لغات، واژگان

مثال: أَيُّ المَفْرَدَاتِ التَّالِیَةِ ... ؟: کدامیک از لغات بعدی ... ؟ یا (لغاتی که در پی می‌آیند)

❖ ۲۸۱- ظَاهِرَةٌ: پدیده (جمع: ظواهر)

مثال: أَرْسَلَ العُلَمَاءُ قَرِيقًا لِلتَّعَرُّفِ عَلَی هَذِهِ الظَّاهِرَةِ: دانشمندان تیم یا گروهی را برای آشنایی و شناخت این پدیده فرستادند.

❖ ۲۸۲- هَجَرَ: ترک کرد (مضارع: یَهْجُرُ / مصدر: هَجْرٌ)

هاجَرَ: مهاجرت کرد (مضارع: یُهَاجِرُ / مصدر: مِهَاجِرَةٌ)

❖ ۲۸۳- لا بَأْسَ: هیچ اشکالی ندارد (لای نفی جنس + بَأْس)
لا بُدَّ: ناگزیر، باید

❖ ۲۸۴- اَمَضَى: گذراند (مضارع: يُمَضِي / مصدر: اِمضاء)
مَضَى: گذشت / ماضِي: گذشته

مثال: كانوا قد اَمْضوا أياماً... : روزهایی را گذرانده بودند ...

❖ ۲۸۵- بَحَثَ: تحقیق و پژوهش [جمع: اَبْحاث (تحقیقات، پژوهش‌ها)]
بَحَثَ عَنْ... جستجو کرد، دنبال چیزی ... گشت (= فَتَّشَ عَنْ...)
تَبَاخَثَ: بحث کرد، گفتگو کردند با ...

مثال: في المكتبة بَحَثْتُ عَنْ كتابٍ: در کتابخانه به دنبال کتابی گشتم.

مثال: تَبَاخَثَ الرَّئِيسَانِ: دو رئیس با یکدیگر بحث و گفتگو کردند.

❖ ۲۸۶- دَرَاَسَة: بررسی، تحقیق (جمع: دَرَاَسَات) (دَرَاَسَات = اَبْحَاث، تحقیقات)
دَرَاَسِيَّة: درسی / المَوَاضِعُ الدَرَاَسِيَّة: موضوعات درسی

❖ ۲۸۷- طَرَقَ (= دَقَّ): کوبید (مضارع: يَطْرُقُ) / طَرَقَ الْبَابَ: در را زد

❖ ۲۸۸- فَنٌّ: هنر / فَنِّي: هنری، هنرمندانه

مثال: أعماله الفنية رائعة: کارهای هنری او زیبا (بی نظیر) هستند.

❖ ۲۸۹- هَوْنٌ: آرامش، فروتنی

مثال: ... يَمْشُونَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا: به آرامی و با فروتنی روی زمین راه می‌روند.

❖ ۲۹۰- حَاسِبٌ: محاسبه کرد، بازخواست کرد / (مضارع: يُحَاسِبُ / مصدر: مُحَاسِبَةٌ یا حساب^{۱۸} / امر غائب: حَاسِبٌ)

مثال: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا: خود را مورد محاسبه قرار دهید قبل از اینکه مورد محاسبه قرار بگیرید.

❖ ۲۹۱- مِصْبَاحٌ: چراغ (جمع: مِصَابِيح)

مشكاة: چراغدان (محلی که چراغ در آن قرار داده می‌شود)

❖ ۲۹۲- صَوَّحِيٌّ: فدا کرد (مضارع: يُصَوِّحِي / مصدر: تَضْحِيَّة)

صَوَّاحِيٌّ: اطراف، حومه‌ها / صَوَّاحِيٌّ الْمَدِينَةِ: حومه‌های شهر، اطراف شهر

❖ ۲۹۳- فَجَاءَ (= بَغَتَهُ): ناگهان، یک مرتبه

❖ ۲۹۴- الْجَوُّ: هوا / تَنْقِيَةُ الْجَوِّ: پاکیزگی هوا

❖ ۲۹۵- التَّبِيئَةُ: محیط / تَلْوِيثُ الْبِيئَةِ: آلودگی محیط

❖ ۲۹۶- خَنَانٌ: مهربانی / خَنُونٌ: مهربان (= عَطُوفَةٌ)

❖ ۲۹۷- دَفَعَ: پرداخت، فشار داد / دَفَعَ ثَمَنَهُ: قیمت آن را پرداخت

❖ ۲۹۷- اِنْدَفَعَ: شتافت، به سرعت حرکت کرد

❖ ۲۹۷- دَفَعَ: دفاع کرد

❖ ۲۹۸- دَمْعَةٌ: اشک (جمع: دُمُوع)

❖ ۲۹۹- الْحَصَّةُ: قسمت، سهم

مثال: كان لدنيا علم الاحياء في الحصه الاخيره: امروز (در) زنگ آخر (درس) زیست شناسی داشتیم.

❖ ۳۰۰- اللَّوْحُ: تابلو / لَوْحَةُ الْاِعْلَانَاتِ: تابلوی اعلانات

❖ ۳۰۱- السَّبُورَةُ: تخته سیاه

۳۰۲- أَثْنَاء (= خِلَال): هنگام / أثناء الطيران ... هنگام پرواز ...

۳۰۳- اِنزَعَج (= صَجَرَ): ناراحت شد، به ستوه آمد (مضارع: يَنْزَعَج / مصدر: اِنزَعَج)

۳۰۴- نَمُوذَج: نمونه (جمع: نماذج) / تَمَازِج مثالیة: نمونه‌های بی نظیر و برجسته

طَارَ: پرواز کرد (مضارع: يَطِير / مصدر: طَيران)

طَائِرٌ (= طير): پرنده

طَائِرَةٌ: هواپیما / في المطار طائرات كثيرة: هواپیماهای زیادی در فرودگاه هستند.

مَطَار: فرودگاه (جمع: مطارات) / المطار الدُولِيّ ... : فرودگاه بین‌المللی ...

۳۰۵-

سُوق: بازار (جمع: أسواق)

مَتَجِر: فروشگاه (جمع: متاجر)

۳۰۶-

مثال، كانت أسواقُ المدينة فارِغَةً: بازارهای شهر خالی بودند.

۳۰۷- شَبِعَ: سیر شد (مضارع: يَشْبِع) (= جَاع)

كَانَ: بود (مضارع: يَكُون)

تَكَوَّنَ: تشکیل شد، شکل گرفت (مضارع: يَتَكَوَّن)

كُوِّنَ: تشکیل داد، به وجود آورد (مضارع: يُكُوِّن)

۳۰۸-

۳۰۹- غَامِضٌ: مبهم و پوشیده (= واضح) / سَرَّ غَامِضٌ: رازی مبهم و پوشیده

حِينَ (= حينما، عِنْدَمَا): هنگامی که

حَانَ (فعل ماضی) فرارسید / قَدْ حَانَ وَقْتُ الامتحانات: وقت امتحان فرا رسیده

است

۳۱۰-

رَمَى (= قَذَفَ): پرتاب کرد (مضارع: يَرْمِي)

مَرْمِي: دروازه / حارس المرمى: دروازه‌بان

۳۱۱-

ظُلْمَةٌ: تاریکی / ظُلْمَةُ الْبَحْرِ: تاریکی دریا

ظَلَمَةٌ: ظالمان (مفرد: ظالم)

۳۱۲-

۳۱۳- عَلِمَ: پرچم، بیرق (جمع: أعلام) / عَلِمَ الْبِلْدَانُ: پرچم کشورها

اسم عَلِمَ = اسم خاص مانند (محمد، قدس، اصفهان ...)

سَوَوِ (ماضی باب مُفَاعَلَة) برابر کرد با [مضارع: يُسَوِي (برابر می‌شود با ...، برابر است

با ...) / مصدر: مساواة (برابری، مساوی بودن)]

تَسَوَوِ (ماضی باب تَفَاعُل) برابر شد [مضارع: يَتَسَوَوِي (برابر می‌شوند) / مصدر: تَسَوَوِ

(برابر شدن)]

۳۱۴-

سَوَاءٌ: یکسان، برابر

عَلَى خِدِّ سَوَاءٍ: به‌طور یکسان، به شکل مساوی و برابر

۳۱۵-

۳۱۶- سَوِيٌّ: به‌جز (= غير)

مثال، رجع التلاميذ سَوِيٌّ حميد: بچه‌ها به‌جز حمید برگشتند.

۳۱۷- سَأَلَ: پرسید، درخواست کرد (مضارع: يَسْأَلُ / مصدر: سُؤْل / امر: سَلْ يا إِسْأَلْ) (= أَجَابَ)

مثال

سأل المحتاج الناس: نیازمند از مردم درخواست کرد.
أسألُكُ أمر: از تو حاجتی دارم.

۳۱۸-

رياضة: ورزش / رياضة السباحة: ورزش شنا / المسابقات الرياضيّة: مسابقات ورزشی
رياضي: ورزشکار

۳۱۹- شهادة: گواهی، مدرک (جمع: شهادات)

مثال: لديه شهادة في الحاسوب: مدرک کامپیوتر دارد.

۳۲۰-

جامعة: دانشگاه (جمع: جامعات) / جامعي، جامعیه: دانشگاهی
مُجتمَع: جامعه (جمع: مُجتمعات) (= اجتماع)

۳۲۱- مُستعرة: فروزان، شعله‌ور (= مُلتهبة)

مثال: الشمس كُرّة مُستعرة: خورشید یک کره فروزان است.

۳۲۲- بنين: پسران / بنات: دختران

۳۲۳- جيش: لشکر، ارتش (جمع: جيوش)

۳۲۴-

أنشَدَ: سرود، بیان کرد [مضارع: يُنشِدُ / مصدر: إنشاد (بر وزن افعال و نون جزو حروف
اصلي آن است)]
نشيد (= أنشودة): سرود

۳۲۵- قادم: آینده، کسی یا چیزی که می‌آید (= ماضي) / الاسبوع القادم: هفته آینده

ایران تونلنه
توشه ای برای موفقیت